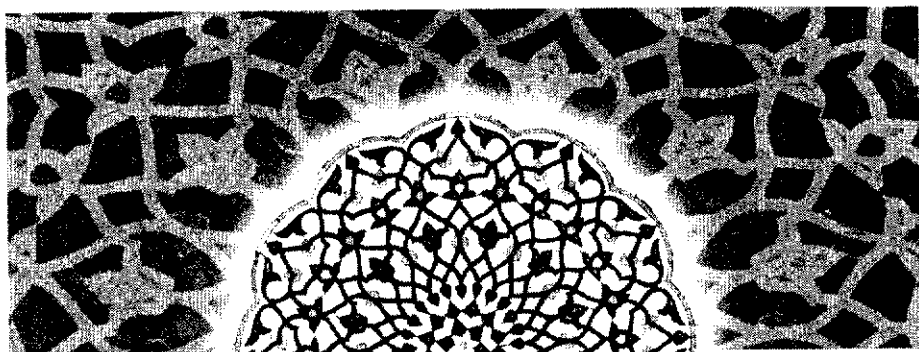




شخصیت و جایگاه علامه حلی (ره) در فقه محمدفاضل استرآبادی

بیست و یکم ماه محرم سال جاری (۱۴۱۸ هـ) همزمان است با ششصد و نود و یکمین سالگرد رحلت یکی از بزرگترین فقیهان شیعه، مرحوم آیت الله علی الاطلاق، حسن بن یوسف بن مطهر حلی، در گذشته به سال ۷۲۶ هـ در شهر حله و مدفون در حرم مطهر امیرالمؤمنین (ع).

خانواده علامه

یکی از ویژگیهای منحصر به فرد علامه، وضعیت اعضای خانواده وی است که در آسمان فقاقت و اندیشه، تألیف و تدریس، درخشندگی ویژه‌ای دارند:

۱. پدرش: فقیه، متکلم و اصولی، شیخ یوسف بن علی بن مطهر حلی از

ولادت او در سحرگاه بیست و نهم ماه مبارک رمضان در سال ۶۴۷ هـ در شهر حله (مزیّده، سیفیه)، که اکنون مرکز یکی از استانهای عراق است، واقع

در گذشته به سال ۷۲۶ هـ در شهر حله و مدفون در حرم مطهر امیرالمؤمنین (ع).

علمای نام‌آور و صاحب نظر در فقه شیعه و استاد علامه است که دیدگاههای پدر را او خود در کتابهای فقهی خویش نقل می‌کند. شهید اول از پدر علامه به «امام اعظم و حجّت و افضل المجتهدین» تعبیر می‌کند. خود علامه نیز در منتهی المطلب ج ۱/۶۴ از پدرش فتوا نقل کرده است.

۲. برادرش: فقیه برجسته، شیخ علی بن یوسف بن مطهر از فقیهان و نویسندگان شیعه و صاحب کتاب العدد القویة. ۳. دایی او: فقیه برجسته و ارجمند، شیخ جعفر بن حسن بن یحیی حلّی، معروف به محقق حلّی، در گذشته به سال ۶۷۶ ه.ق. صاحب معالم درباره وی می‌گوید که «در میان فقیهان ما چونان او را نمی‌یابم». ریاض العلماء ج ۱/۱۰۷.

۴. فرزندش: فخرالمحققین، شیخ محمد، صاحب کتاب ایضاح الفوائد فی شرح القواعد، علامه خود به اندازه‌ای به فقاہت، مهارت و توان علمی پسرش اعتماد داشت که به وی سفارش کرد: «همه کتابهای ناتمام مرا تکمیل کن». او به اندازه‌ای فرزند برومند خویش را برای دنیای علم و دین سودمند

می‌دانست که درباره‌اش گفت: «جعلني الله من كل سوء فداء»، خداوند در هر مصیبت و سختی مرا فدای او گرداند.

۵ و ۶. خواهر زادگانش: سید عمیدالدین و سید ضیاءالدین حسینی. عمیدالدین شرحی بر کتاب قواعد دایی خود علامه دارد.

مناظره علامه

علامه حلّی افزون بر جلسه‌های تدریس و تربیت شاگردان بزرگ و سرشناسی چون فخرالمحققین، ابن فهد و مانند آنان، گفت و گوها و مناظره‌هایی نیز با فقیهان و اندیشمندان دیگر مذاهب داشته که بسیار مهم و شنیدنی است. برای نمونه:

آورده‌اند که سلطان مغولی، الجایتو، در یکی از مسائل فقهی دچار مشکل شده و هیچ یک از فقیهان مذاهب چهارگانه اهل تسنن راهی برای گره‌گشایی نیافتند و به وی گفتند: عالمی در شهر حله توان پاسخ‌گویی به مسأله شما را دارد، ولی کم عقل و رافضی است.

سلطان گفت: او را بیاورید، اگر نزد اندیشمندان اهل تسنن، درستی و حق

بودن تشیع خویش را اثبات کرد و جانشینی بلافصل علی بن ابی طالب (ع) را ثابت نمود، به گفته اش گردن می نهیم. پس از رسیدن نامه سلطان، علامه حلی دعوت وی را پذیرفت و در جلسه ای که برای همین فراهم شده بود حاضر شد. بزرگان و فقیهان مذاهب چهارگانه نیز در آن جمع بودند، به ویژه شیخ نظام الدین عبدالملک مراغی نیز که در میان فقیهان شافعی و بلکه همه مذاهب روزگارش، برتر بود، حضور داشت.

گفت وگو درباره مسائل مورد اختلاف اهل تسنن و شیعه با دقت و توانمندی کامل انجام یافت و شیخ نظام الدین، چنان شیفته بیان قوی و استدلال استوار علامه شد، که ناچار در پایان جلسه رسمی در حضور سلطان خدابنده، به روشنی و با انصاف اعتراف کرد:

«هر چند دلیلهای شما بر اثبات خلافت بلافصل علی بن ابی طالب (ع) متین، درست و قانع کننده است، ولی اعلان حق بودن شیعه و اظهار مخالفت با سنت و سیره گذشتگان و سلف، سبب شق عصای

مسلمانان و اخلال در امنیت جامعه اسلامی است. ازاین روی، ناگزیر به پذیرش وضع موجود هستیم.» سلطان خدابنده با دیدن ناکامی و ناتوانی آن عالمان در برابر علامه و اعتراف روشن و منصفانه شیخ نظام الدین به درستی و استواری سخنان علامه، در همان مجلس تشیع را پذیرفت و دستور داد نام امامان معصوم (ع) را در خطبه های جمعه ببرند و بر سگه ها و سر در مساجد و مشاهد بنگارند و شعارهای مذهب شیعه نیز رواج یابد. شیعیان نیز در پی این جریان، آزادانه و آشکارا به انجام مراسم و شعائر خویش می پرداختند.

نویسنده روضات الجنات چنین می نویسد:

«چه خوش گفته اند که اگر علامه هیچ فضیلتی دیگر نمی داشت، همین خاطره شیرین و تحوّل آفرین به تنهایی بسنده بود تا وی را افتخار همه عالمان شیعه گرداند و یاد و نام او را جاودانه سازد. چون تا آن روز هیچ کس موفق به انجام چنین خدمت ستרגی به امامان معصوم (ع) و پیروان ایشان نگردیده

بود. برخی از تاریخ نگاران اهل سنت، این رخداد را از حوادث مهم سال ۷۰۷ هـ ق دانسته و شیعه شدن سلطان الجایتو خدابنده مغولی را، به تعبیر خودشان، با گمراه سازی علامه، نقل کرده اند.»

روضات الجنات، ج ۲/ ۲۸۱

نوشته های علامه حلی در

رشته های گوناگون علوم اسلامی

یکی از برجستگی های علامه، نوشته های بسیار و گوناگون این دانشمند است. اگر بتوان در کیفیت و تنوع علوم، شیخ طوسی را مانند او به شمار آورد، با اطمینان می توان گفت که در شمار تألیفات بزرگ و کوچک،مانندی برای علامه نمی توان یافت. جالب این است که بسیاری از نوشته های او دارای این ویژگیهاست:

الف. از کتابهای درسی حوزه های علمیه است و تاکنون نیز برخی از آنها در حوزه و دانشگاه تدریس می شوند.

ب. بزرگترین فقیهان و دانشمندان زبردست پس از وی بر آنها شرح و حاشیه نگاشته اند؛ مانند: محقق کرکی، محقق اردبیلی و... فقیه بزرگ و نام آور،

سید علی طباطبائی، صاحب ریاض، کتاب ارشاد علامه را سه بار شرح کرد. از بزرگترین کتابهای علامه مانند قواعد تا کوچکترین آنها مانند باب حادی عشر و نبصرة المتعلمین دارای دهها شرح و تعلیق است. برخی از شروح تبصرة المتعلمین، که کتابی است کمرچک و علامه آن را برای نوآموزان حوزه ها نگاشت، خود کتابهای بزرگ فقهی اند و به دهها جلد می رسند. این توجه جدی بزرگان حوزه به کتابهای علامه، نشانگر برجستگی و ویژگیهایی چون قوت بیان و متانت استدلال اوست. در روضات الجنات می گوید:

«القواعد أحسن ما كتب في الفقه.»

قواعد بهترین نوشته در فقه

است. ج ۲/ ۲۷۳

ج. دیدگاههای زنده و مورد توجه علامه به اندازه ای استوار و ریشه دار است که یادآور سخن شیوای خداوند است:

«ضرب الله مثلاً كلمة طيبة كشجرة

طيبة أصلها ثابت وفرعها في السماء،

تؤتي أكلها كل حين بإذن ربها.»

ابراهیم/ ۲۴ و ۲۵

از این روی این دیدگاهها در گذر

هفت سده، همیشه سرسبز و شاداب و همواره پر برگ و بار است و تاکنون در همه مجالس درسی و محافل علمی، گفته‌های علامه، محور بحث و بررسی و در معرض نقد است. با گذشت این زمان دراز، هم اکنون نیز دیدگاهها و استدلالهایش گواه درستی و سند زنده در همه کتابهای فقهی است.

البته این نکته تنها در فقه نیست، بلکه نقش آفرینی علامه در دیگر دانشهای عقلی و نقلی رایج در حوزه‌های آن روزگار به همین گونه بود.

نام کتابها و موضوعات

نوشته‌های علامه حلی

۱. فقه: بیست عنوان کتاب فقهی مختصر و مفصل، کامل و ناقص، جامع و غیرجامع، مستدل و غیرمستدل، مخصوص فقه شیعه و مشتمل بر فقه اهل نسن.

یکی از بزرگترین کتابهای فقهی علامه قواعد الأحکام است که برخی آن را بهترین نوشته علامه که در طول ده سال نگاشته شده، دانسته‌اند. (أعيان الشیعه، ج ۵/ ۴۰۴)

دیگر از کتابهای فقهی او تحریر المسائل است که به اعتقاد نگارنده بهترین نوشته

فقهی اوست. علامه تهرانی در الذریعة می‌گوید:

«مسائل کتاب تحریر را شمردم، چهل هزار مسأله بود.»

الذریعة، ج ۳/ ۳۷۸، ش: ۱۳۷۵
دو کتاب فقهی مستدل و بزرگ علامه، تذکرة الفقهاء و منتهی المطلب است. این هر دو، فقه مقارن و مقایسه‌ای است؛ زیرا در هر فرع دیدگاههای فقیهان شیعه و سنی را با دلیلهایشان نقل و نقد می‌کند. علامه خود درباره کتاب منتهی المطلب گفته است «لم يعمل مثله» تاکنون مانند آن نگاشته نشده است.

از عبارتی در تذکرة الفقهاء ج ۱/ ۲۷، روشن می‌شود که این کتاب را پس از منتهی المطلب نگاشته است.

از دیگر کتابهای مهم و ارزشمند علامه می‌توان از ارشاد نام برد که تاکنون بسیاری از بزرگان تاریخ فقه شیعه، شرحهای گرانسنگی بر آن نگاشته‌اند و این کتاب را به عنوان متن متینی که ساختار فنی استواری دارد پذیرفته‌اند.

اثر مهم دیگر علامه مختلف الشیعة است که در بازتاب دیدگاههای گوناگون فقیهان بزرگ تاریخ فقه امامیه، کتاب

بسیار مهم و ارزشمندی است. آثار برخی از فقیهان شیعه، به دلیل‌های گوناگون و گاهی ناشناخته، به دست ما نرسیده است؛ کتاب مختلف از جمله منابعی است که میراث پر بار فقهی ما را به گونه‌ای شیوا به ما رسانده است. این کتاب از آغاز نگارش تاکنون مورد توجه فقیهان بوده است و هیچ کتاب درخور توجهی نمی‌توان یافت که در بررسی مسائل فقهی از مختلف به گونه‌ای یاری نجسته باشد.

۲. **اصول فقه:** هفت عنوان کتاب که برخی از آنها متن مستقل و برخی شرح یا حاشیه بر کتابهای اصولیان شیعه و سنی است.

۳. **رجال:** چهار عنوان

۴. **کلام:** بیست و هشت عنوان

۵. **تفسیر:** دو عنوان

۶. **آداب بحث و مناظره:** یک عنوان

۷. **فلسفه و حکمت:** بیست و شش

عنوان

۸. **حدیث:** پنج عنوان

۹. **دعا:** دو عنوان

۱۰. **ادبیات عرب:** چهار عنوان

۱۱. **متفرقه**

در لغت‌نامه دهخدا یکصد و سیزده عنوان کتاب از نوشته‌های علامه نام

برده شده است. البته همه اینها آثاری است که ثبت شده و برای ما معلوم گردیده است، چه بسا آثار دیگری نیز بود که به دست ما نرسیده است.

ویژگیهای علامه حلّی

در شناساندن علامه به همین اندازه بسنده می‌کنیم که او در میان همه فقیهان پانزده سده شیعه یک امتیاز دارد و آن این که «بی نظیر» است و نه کم نظیر؛ چرا که با اطمینان می‌توان گفت نه پیش از او و نه پس از وی، فقهی به جامعیت او دیده و شنیده نشده است. و در یک جمله اگر بگوییم: علامه حلّی از بزرگترین فقیهان شیعه نبود، بلکه بزرگترین فقیه امامیه بود، سخنی به گزاف و مبالغه نگفته‌ایم.

در کتابهای فقهی ما هرگاه «علامه» به گونه مطلق گفته شود، مقصود اوست و اگر درباره دیگران باشد، مقید است؛ مانند: علامه بحرالعلوم یا علامه طباطبایی. نیز «فاضل» مطلق هموست و دیگران مقیدند؛ مانند فاضل سبزواری، فاضل هندی و...

از فاضل تفرشی صاحب نقد الرجال نقل است که گفته:

«بهتر آن است که در وصف علامه چیزی ننویسم؛ چه این که کتاب گنجایش فضایل و نیکیهای او را ندارد.»

با این که نقد الرجال او و موضوعش، شرح حال بزرگان علم و حدیث شیعه است.

ویژگیهای مرحوم علامه حلی را می توان در محورهای زیر بیان کرد:

۱. **بُعد علمی:** آشنایی علامه در همه دانشهای عقلی و نقلی آن روزگاران، نزد همگان پذیرفته شده است. این آشنایی از ژرفای شایسته ای نیز برخوردار است، به گونه ای که در همه این رشته ها، مدرسی توانمند و نویسنده ای چیره دست بود.

۲. **بُعد تعلیم:** توانایی ویژه علامه در تدریس، سبب گردید که فقیهان نام آور شاگردان زبردستی به جهان اسلام تحویل دهد. نظام الدین قرشی در کتاب نظام الأقوال می گوید:

«و كل من تأخر عنه استفاد منه»

هر که پس از او آمد از او بهره جست.

ریاض العلماء، ج ۱/ ۳۶۶

۳. **بُعد تحقیق:** علامه در همه رشته های دانشهای عقلی و نقلی روزگار

خویش صاحب نظر و محقق بود، به گونه ای که دیدگاههای دقیق و شگرف او همواره با گذشت سده هایی از آنها، جاودانه و شاداب پا بر جای مانده است. مرحوم سید محسن امین در این باره می نویسد:

«از محقق طوسی، خواجه نصیر،

پرسیدند از شهر حله چه خاطره ای

داری؟ گفت: عالمی را در آن شهر دیدم

که با هر کس بحث و مناظره کند، غالب

آید.» أعيان الشيعة، ج ۵/ ۳۹۶

۴. **بُعد تألیف:** علامه حلی در همه

دانشهای یاد شده دارای نوشته های

گرانسنگی است که شایسته تدریس و

بهره جویی و شرح و تعلیق از سوی

استادان و محققان سترگ این

رشته هاست. بیش از صد عنوان کتاب

در افزون بر ده رشته دانشهای اسلامی از

مرحوم علامه به یادگار مانده است.

ابن حجر عسقلانی شافعی در کتاب

الذّرر الكامنة چنین گوید:

«شرحی که علامه بر کتاب مختصر

الأصول ابن حاجب مالکی نوشته در

نهایت زیبایی و خوبی است، هم

واژه های دشوار کتاب را به خوبی حل

کرده و هم محتوای کتاب را به زیبایی و جامعیت توضیح داده و دریافت آن را آسان کرده است.»

ریاض العلماء، ج ۱/ ۳۸۵

یادآور می‌شویم که مختصر الأصول ابن حاجب از نام‌آورترین کتابهای اصول فقه است و بر آن شرحهای بسیار نگاشته‌اند.

درباره راز و رمز موفقیت مرحوم علامه آورده‌اند که تلاش خستگی‌ناپذیر او، جداً شگفت‌آور است. برای نمونه: در حال مسافرت با وسایل آن روزگار که بر چهارپایان بود، دست از نگارش بر نمی‌داشت. از این روی برخی نوشته‌های این گونه‌اش به آسانی قابل خواندن نبود و جز فرزندان، فخرالمحققین کسی دیگر نمی‌توانست آن را بخواند. آورده‌اند که کار پژوهش و نگارش را حتی به هنگام صرف غذا نیز رها نمی‌کرد، تا جایی که برخی از نزدیکانش گاهی لقمه در دهانش می‌گذاشتند. بسیار می‌شد که برای نوشته‌هایش نقطه نمی‌گذاشت؛ چون به طور متوسط می‌توان به جای نقطه‌گذاری یک سطر، کلمه‌ای را

نگاشت و به جای نقطه‌گذاری یک صفحه می‌توان یک سطر کلمه نوشت و این خود به گونه‌ای صرفه‌جویی در وقت به شمار می‌آید.

برخی دیدگاههای ویژه فقهی

۱. علامه حلّی آب جاری کمتر از کُرّ را منفعل می‌داند؛ یعنی برخورد با نجس، آن را نجس می‌کند، هر چند رنگ، بو و مزه آن دگرگون نشود. در این باره می‌نویسد:

«الثانی: لوکان الجاری اقلّ من کُرّ نجس بالملاقاة الملاقی و ماتحته.»

اگر آب جاری کمتر از کر باشد و با نجس برخورد کند، آن بخش از آب جاری که با نجس برخورد کرده و آنچه پایین‌تر از آن باشد، نجس می‌شود.

تذکره الفقهاء، ج ۱/ ۱۷، چاپ جدید و

منتهی، ج ۱/ ۶

علامه حلّی در همه کتابهای خود همین دیدگاه را برگزیده است، جز إرشاد، بنابر احتمال صاحب مفتاح الکرامة، ولی در هیچ یک از کتابهایش استدلالی نیاورده است که چرا کُرّ بودن در اعتصام آب جاری شرط است. یادآور می‌شویم که هیچ یک از فقیهان

شیعه، چه پیش از او چه پس از او، چنین دیدگاهی نداشته‌اند، تا جایی که بسیاری از آنان بر خلاف دیدگاه مرحوم علامه ادعای اجماع کرده‌اند، مانند استاد و دایی او، محقق حلّی در معتبر، شهید در ذکری و محقق دوم در جامع المقاصد (ج ۱/۱۱۱). فرزندش فخرالمحققین، نویسنده ایضاح الفوائد، که شرحی است بر قواعد، نیز هیچ سخنی در ردّ یا تأیید این دیدگاه پدرش نیاورده است.

صاحب جواهر پس از بحث و بررسی گسترده این مسأله و یادآوری هرگونه استدلالی که ممکن است برای دیدگاه علامه آورده شود، چنین می‌نویسد:

«فالمسألة من الواضحات التي لا ينبغي إطالة الكلام فيها. وكأنه لمكان استبعاد صدور مثل ذلك من العلامة، فسوّ كشف اللثام اشتراط الكثرة بشيء يقطع الناظر في كلام العلامة بأنّه لا يريده...» جواهرالكلام، ج ۱/۸۷.

این مسأله به اندازه‌ای آشکار است که بی‌نیاز از درازای سخن در آن می‌باشیم. گویا به دلیل بعید بودن چنین دیدگاهی

از مرحوم علامه، در كشف اللثام، شرط کزّ بودن را به گونه‌ای معنا کرده است که هر بیننده سخن علامه یقین می‌کند که مقصود او چنین نیست.

۲. اعتصام یا نجاست‌ناپذیری آب چاه، از دیدگاههای ویژه مرحوم علامه حلّی است که از زمان او رفته رفته رواج یافته و امروز از بدیهیات فقه به شمار می‌آید. مرحوم علامه در تذکره (ج ۱/۲۵ چاپ جدید) و منتهی (ج ۱/۱۲ چاپ قدیم) درباره این مسأله سخن گفته و در منتهی استدلال مفصل و طولانی دارد.

او در قواعد می‌گوید که در این مسأله دو دیدگاه یافت می‌شود و محقق در کتاب معتبر (ص ۱۲) به شیخ طوسی نسبت می‌دهد که در تهذیب و استبصار درباره آب چاه معتقد است که اگر با نجسی برخورد کند، وضو گرفتن از آن درست است و اگر لباسی نجس را با آن بشویند پاک می‌شود. البته عبارت تهذیب این است:

«إنّ الآبار تنجس بما يقع فيها وتطهر بنزع شيءٍ منها، سواء كان الماء فيها قليلاً أو كثيراً.» ج ۱/۴۰۸ چاهها با افتادن چیزی [نجس] در آنها

نجس می‌شوند و با کشیدن مقدار معینی از آب آن، پاک می‌گردند، چه آب کم در چاه باشد یا بسیار.

عبارت استبصار هم این گونه است:

«إذا استعمل هذه المياه قبل العلم بحصول النجاسة فيها فإنه لا يلزم إعادة الوضوء و الصلاة، و متى استعملها مع العلم بذلك، لزمه إعادة الوضوء و الصلاة...»

ج ۸۴/۱، دارالأضواء، بیروت، ۱۹۹۲ م
اگر این آبها را [آب چاه پس از برخورد با نجس]، بیش از آگاهی از نجاست، مصرف کند، بجای آوردن دوباره وضو و نماز بر او واجب نیست، ولی اگر با آگاهی باشد، باید وضو و نماز را دوباره انجام دهد.

چنانکه می‌بینیم شیخ را نمی‌توان دارای دیدگاه اعتصام یا نجاست‌ناپذیری چاه دانست؛ زیرا:
الف. این نسبت به دلیل این دو عبارت دقیق نیست؛ چرا که در تهذیب، آشکارا انفعال را می‌آورد و نامی از لباس در هیچ یک از این دو کتاب نیست.

ب. در همه کتابهای فقهی و حدیثی خود، جز استبصار، آشکارا انفعال و

نجاست‌پذیری را آورده است.

ج. استبصار کتاب روایت و حدیث است نه فقه و فتوا.

د. حتی کتاب حدیث عادی هم نیست، بلکه ویژه روایات ناسازگار است و هدف از نگارش آن، هماهنگ‌سازی و جمع است، هر چند دور از ذهن و دیرپسند.

بدین سان ممکن است، درستی وضو و نماز را در صورت ناآگاهی، تنها برای از میان برداشتن تضاد باشد، نه این که باور و اعتماد خود اوست. بنابراین تنها کسی که اعتصام چاه از او نقل شده، ابن ابی عقیل است، و چون نوشته‌ای از او در دسترس نیست، نمی‌توان در این باره چیزی بیش از این گفت. البته علامه خود آورده است که قائل به نجاست‌ناپذیری چاه در گذشته بوده، ولی از سده چهارم، روزگار ابن ابی عقیل، تا سده هشتم، که علامه خود در آن می‌زیست، نه تنها رواجی نیافته بود، بلکه قائلش شناخته هم نگردید. از سویی دیگر، تا روزگار علامه فقه‌بان اهل تسنن نیز همگی چاه را منفعل یا نجاست‌پذیر می‌دانستند، با این همه

علامه، بی‌باکانه و قاطعانه این مسأله را، که شیعه و سنی در آن همراهی بوده‌اند، به گونه‌ای مستدل و استوار مطرح کرد و از آن دفاع نمود که پس از وی، رفته رفته، نزد همه فقیهان پذیرفته شد و در روزگار ما از بدیهیات فقه به شمار می‌آید و انفعال چاه، عجیب و شگفت‌آور می‌نماید. گویا باید گفت: «هذا من فضل ربّه».

۳. در حاشیه‌های کتاب تلخیص المرام به پیروی از سیدمرتضی، آب مضاف را پاک کننده می‌دانند. این مطلب را در اعیان الشیعة به نقل از ریاض العلماء و آن هم به نقل از حاشیه المعالم الفقهیه آورده است.

چند نکته اصولی در آثار علامه حلی

۱. از عبارتهای علامه در تذکره الفقهاء ج ۷/۲، چاپ جدید، بر می‌آید که او مفهوم لقب را حجت می‌داند. و در منتهی المطلب ج ۱/۱۶۸ نیز به مفهوم وصف استدلال می‌کند.

۲. علامه در میان فقیهان شیعه، نخستین کسی است که سند روایات را به چهار دسته تقسیم کرد: صحیح، موثق، حسن و ضعیف. (اعیان الشیعة، ج ۵/۴۰۱) در این زمینه نخستین کس در

میان سنیان، خطابی، در گذشته به سال ۳۸۸، است در معالم السنن، ولی او تنها به سه دسته تقسیم کرد و نامی از موثق به میان نیاورد. (تدریب الراوی، سیوطی، ج ۱/۶۲)

یادآوری یک نکته

در این باره خوب است یادآور شویم که وی تنها در کتابهای فقه تطبیقی و مقارن خویش به این گونه اصطلاحها می‌پردازد و نه در متون فقهی خود، مانند قواعد و ارشاد. بنابراین احتمال این مطلب بسیار است که آوردن این گونه اصطلاحات برای پاسخ‌گویی و قانع کردن فقیهان دیگر مذاهب است، وگرنه خود او مانند دیگر فقیهان شیعه هر روایت مشهور را معتبر دانسته و پیروی از آن را لازم می‌شمارد. در این باره توجه به عبارتی در منتهی، جالب است. این عبارت نشان می‌دهد که علامه در کتابهای تذکره و منتهی، روی سخن با دیگران نیز دارد و از این رو گاهی سخن از قیاس و استحسان هم به میان می‌آورد. او درباره ناقض بودن هرگونه خوابی برای وضو چنین آورده است:

«لنا: النّصّ و المعقول، أما النّصّ ... و أما المعقول، فهو أنّ النوم سبب

لخروج الحدث بواسطة ذهاب وكاء
السهة، فصار كالنوم متوَكِّأً و
مضطجعاً، ولَمَّا كَانَ المقيس عليه
ناقضاً على كل حال، فكذا
المقيس». متهى المطلب، ج ۱/ ۳۳

استدلال ما هم به روایت است و هم به
عقل. اما روایت... و اما عقل: خواب
سبب بیرون آمدن حدث است؛ چرا که
به هنگام خواب، خودنگهداری از میان
می رود، بنابراین مانند خوابیدن به پهلوی
یا دراز کشیدن به پشت است و چون در
این موارد، که مقیس علیه اند، ناقض
وضو است، پس دیگر خوابها، که بدانها
قیاس می شوند نیز ناقض خواهند بود.

این گونه استدلال نزد فقیهان شیعه
ارزشی ندارد و علامه خود نیز در
کتابهای دیگرش، هرگز این چنین سخن
نگفته است. اینها همه نشان می دهند که
او در دو کتاب تذکرة و منتهی در برابر
فقیهان اهل تسنن، به شیوة خودشان با
آنان سخن نمی گوید. استدلالهایی از این
دست در جاهای دیگری از آثار علامه
نیز می توان یافت. برای نمونه:

در بحث احرام و حرام بودن ازدواج
در آن، منتهی، ج ۲/ ۸۰۸. در باب جایز

بودن خواندن از روی قرآن. تذکرة،
ج ۳/ ۱۵۱. درباره مستحب بودن تکبیر
پیش از رکوع. منتهی، ج ۱/ ۲۸۴.

ناهماهنگی در برخی دیدگاههای علامه حلی

در برخی از فتوهای علامه
ناهماهنگی و گاهی تنافی به چشم
می خورد، برای نمونه آب مضاف را در
برخی نوشته هایش پاک کننده می داند و
در برخی دیگر نمی داند. مواردی مانند
این مسأله در آثار این اندیشمند بزرگ به
گونه ای است که گاهی گمان می رود او از
استواری نظر و ثبات رأی برخوردار
نبوده است. در این باره چند نکته و چند
مسأله را یادآور می شویم.

تجدید نظر در دیدگاهها و مبانی در
میان صاحب نظران و اندیشمندان،
چیزی طبیعی و رایج است و فقیهان
شیعه و اهل تسنن نیز از این قاعده بیرون
نیستند. فراوان می توان یافت که فقیهان
بزرگ و نامور، تجدید نظر کرده اند. برای
نمونه:

الف. شهید دوم درباره شهید اول، که
به راستی از بزرگان و ارکان فقه شیعه
است، می گوید:

«نظر شهید اول دربارهٔ سلام دوم پایان نماز، مختلف است؛ چون در نخستین نوشته‌اش، الفیه، و آخرین تألیف، لمعه دمشقیه، آن را مستحب می‌داند، ولی در بیان به شدت استحباب آن را انکار می‌کند.» شرح لمعه، مبحث سلام پایانی نماز

در جای دیگری می‌گوید:

«فتوای شهید اول، به تعداد کتابهای مختلف است.» شرح لمعه، احکام مساجد کتابهای فقهی شهید اول عبارتند از: الفیه، نفیة، بیان، ذکر، دروس، غایة المراد و لمعه دمشقیه.

ب. محمد بن ادریس شافعی، یکی از رهبران چهارگانهٔ مذاهب اهل تسنن، فتاوایش در عراق و مصر، گوناگون است و به نام قدیم و جدید معروف است که در نوشته‌های فقهی می‌آورند: «قال الشافعي في القديم كذا و في الجديد كذا، و للشافعي قولان... قال الشافعي: تحرم قراءة القرآن مطلقاً و له قول آخر: إنه مكروه... و به قال الشافعي في أحد أقواله... و هو أحد أقوال الشافعي...» این گونه عبارتها را می‌توان در این صفحه‌های تذکرة الفقهاء

یافت: ج ۱/ ۲۵۲، ۲۶۱، ۳۵۶ به نقل از المجموع و فتح العزیز و المغنی و نیز تذکرة، ج ۳/ ۲۰۸، ۳۲۶ و ج ۴/ ۳۷۰، ۴۳۷، ۴۴۲.

نکته مهم دیگر در راز ناهماهنگی برخی نوشته‌های علامه این است که در بررسی کتابهای چنین احتمال می‌رود: او به هنگام بررسی هر فرع، هرگونه استدلال نو و استظهار تازه و هر چیزی که احتمال درستی آن به نظرش برسد یا به ذهن او خطور کند، تنها برای حفظ و پرهیز از غفلت و فراموشی آن نکته‌ها، آن مطلب تازه را ثبت می‌کرد تا در آینده خود او یا دیگران به سنجش آن با دیدگاههای دیگر و بررسی آن پردازند و به نتیجه‌ای برسند. این کار شیوه‌ای موفق و خدمتی بزرگ به فقه و سبب بالندگی و تعالی مسائل این فقه گردیده است. و ناهماهنگی‌هایی را نیز در آثار علامه با خود آورده است.

علامه حلی و فقه مقارن

فقه مقارن و مقایسه‌ای به سه گونه در حوزه‌های علمیه اسلام یافت می‌شود:

۱. نقل اقوال فقیهان یک مذهب، ۲. نقل فتوای فقیهان مذاهب شیعه و سنی

بدون آوردن دلیلها. ۳. نقل اقوال مذاهب همراه با دلیلها.

مرحوم علامه در کتابهای فقهی خود، گونه سوم را بیشتر پی می گیرد و آرای فقیهان شیعه را کمتر نقل می کند و در میان آنان بیشتر از شیخ الطائفه نام می برد. این شیوه در تاریخ فقه، رفته رفته رشد کرده و کتابهای بسیاری در این زمینه نگاشته شده است. پیدایش و بالندگی فقه مقارن را می توان به چهار دوره تقسیم کرد و به بوته بررسی نهاد.

۱. آغاز پیدایش و مکان آن: آغاز سده

پنجم در بغداد به دست توانای سیدمرتضی علم الهدی، در گذشته به سال ۴۳۶ق. با نگارش کتاب انتصار.

۲. دوره کودکی: نیمه سده پنجم به وسیله شیخ طوسی، در گذشته به سال ۴۶۰ق، با نگارش کتاب گسترده مبسوط و خلاف.

۳. دوره بالندگی و جوانی: سده هشتم در حله به خامة توانای علامه حلی، در گذشته به سال ۷۲۶ق، با نگارش کتابهای تذکره الفقهاء و منتهی المطلب.

۴. مرحله بعدی در دوران معاصر: در نجف اشرف به دست گروهی از فاضلان

و اندیشمندان آن حوزه در سده چهاردهم مانند: سید محمد تقی حکیم نجفی و شیخ محمد جواد مغنیه لبنانی. خداوند به همه آنان پاداش نیک دهد.

بهره های فقه مقارن

۱. بهره گیری از پژوهشها و موشکافیهای علمی و فکری فقیهان اسلام.

۲. شناساندن و پراکندن توانمندی و متانت فقه استدلالی شیعه در جنبه های گوناگون استدلال، اعتبار و استظهار.

۳. ایجاد روابط علمی و فنی میان رشته ها و شیوه های مذاهب فقهی اسلام با هدف تبادل اندیشه ها و دیدگاههای گوناگون.

۴. شیوه ای موفق و کارآمد برای رشد و بالندگی فقه؛ چرا که با بررسی سره و ناسره در میان دیدگاهها و دلیل های گوناگون و ارزیابی آنها، و نیز دلیل های مطرح شده و مطرح نشده، بهتر می توان به رشد و بالندگی کمک رساند.

۵. بیرون کشیدن فقه شیعه از گوشه نشینی علمی و برداشتن این تهمت ناروا که آن فقه با مبانی اسلامی هماهنگ نبوده و برآمده از کتاب و سنت

نیست. هم چنین این تهمت که چون دیدگاههای فقهی شیعیان با اجماع همه مذاهب دیگر ناسازگار است، نمی توان نام اجتهاد و فتوا بر آن نهاد، بلکه نوعی بدعت گذاری در اسلام است. از این روی چون با مطرح کردن فقه تطبیقی روشن می شود که اکثر فروع و مسائل و دیدگاههای شیعیان با نظر و فتوای برخی از فقیهان اهل تسنن موافق است، با اجماع ناسازگار نیست. برخی دیگر از دیدگاههایشان هم که با هیچ یک از فقیهان اهل تسنن موافق نیست، به دلیلهای معتبر و ظواهر کتاب و سنت استناد دارد. برای نمونه، سیدمرتضی در کتاب ارزشمند انتصار (ص ۱۱۸) می گوید که شیعیان را متهم کرده اند که برخلاف اجماع به عدم اعتبار شهادت در نکاح فتوا داده اند، در حالی که داود، یکی از فقیهان نامور اهل تسنن، نیز شهادت را در نکاح شرط نمی داند.

هدف علامه حلی در تدوین فقه مقارن

در بررسی آثار مرحوم علامه می توان به این نتیجه رسید که احتمالاً او در پی آن بود که دیدگاهها و فتوای اهل

تسنن را نقد کرده و اثبات کند که نتیجه طبیعی مسقدمات پذیرفته شده نزد خودشان، چیزی است جز آنچه آنان فتوا داده اند، نه این که هدفش اثبات دیدگاههای خودش باشد.

گواه سخن ما در برخی موارد از کتاب تذکرة الفقهاء، شیوة استدلال و بررسی اوست. گرچه برخی موارد یاد شده در همین نوشته نیز گواه سخن ماست.

الف. او در آغاز روایات اهل تسنن را می آورد و اگر روایتی از اهل بیت (ع) باشد با این تعبیر، پس از آنها می آورد: «و من طریق الخاصة...» تذکرة الفقهاء، ج ۴/۸، ۹، ۲۲، ۶۲، ۱۱۴.

ب. برخی از استدلالها به خطابه بیشتر می ماند تا برهان، برای نمونه در مسأله جایز بودن طولانی کردن قرائت نماز برای فرصت یافتن مأموم در رسیدن به صفهای جماعت، به روایتی استدلال می کند که نه در بحار یافت می شود و نه وسائل و نه مستدرک، بلکه تنها در کتابهای اهل تسنن چون صحیحین و... موجود است. با همین مضمون روایتی در وسائل (باب ۶۹ از صلاة الجماعة به نقل از من لایحضره

الفقیه، تهذیب و دیگر کتابها) است که علامه اشاره‌ای بدانها نمی‌کند. مضمون روایت عامی آن است که پیامبر (ص) نمازش را برای گریه کودکی کوتاه کرد. از این روایت برای جواز طولانی کردن قرائت برای شخص بزرگسال، بهره جسته و می‌گوید که طولانی کردن قرائت مستحب نیست.

درباره چنین استدلالی چند پرسش می‌توان مطرح کرد:

۱. چرا به روایات متعدّد شیعه نه استدلال شده و نه حتی اشاره‌ای؟
۲. با این که کار پیامبر (ص) در کوتاه کردن نماز، دلیل استحباب است، علامه استحباب را نپذیرفته و می‌گوید: «تنها این است که مکروه نیست.»

۳. کوتاه کردن نماز برای گریه کودک چه ارتباطی به طولانی کردن قرائت برای رسیدن مأموم دارد؟ با این که کودک مقصّر نیست و چه بسا گریه او سبب تشویش خاطر مادر او و دیگر مأمومان شود، در حالی که شخص بزرگ و مکلف این گونه نیست. به دیگر سخن، قیاس مع الفارق است.

ج. در تذکرة الفقهاء درباره شرط سالم

بودن امام جمعه از نایبانی و جذام و... تنها به نقل اقوال مختلف فقیهان شیعه بسنده کرده و هیچ دیدگاهی را بر نمی‌گزیند عبارت او چنین است:

«اشترط أكثر علماؤنا... و قال بعض

أصحابنا: يجوز...» ج ۴/۲۶

از آنچه گفته‌ایم می‌توان دریافت که عمده نظر مرحوم علامه در تدوین فقه مقارن ارزیابی دیدگاههای اهل تسنن بوده است و نه اثبات دیدگاههای خود. البته موارد و اهدافی دیگر نیز در آثار او به چشم می‌خورد که این گونه نیست، ولی مقصود ما آن است که عمده نظر او این بوده است.

اینک به بررسی مرحوم علامه در مسأله مهمی از فقه می‌نگریم که ملاحظه فقه اهل تسنن، تأثیری در گونه بررسی علامه به جای گذاشته است.

عدالت در نگاه علامه حلی

در میان فقیهان شیعه او نخستین کسی است که به پیروی از اهل تسنن، عدالت را به «ملکه راسخه» [= خوی پایدار] تفسیر کرد و «مروّت» را نیز جزء عدالت دانست. این تفسیر در میان اهل تسنن رایج بود و به وسیله مرحوم علامه

در کتابهای ما نیز وارد شده است. او در مختلف الشيعة می نویسد:

«والتحقيق أنَّ العدالةَ كِيفِيَّةُ نَفْسَانِيَّةٍ رَاسِخَةٌ تَبْعُثُ الْمُتَصَفِّ بِهَا عَلَى مَلَازِمَةِ التَّقْوَى وَ الْمَرْوَّةِ وَ تَتَحَقَّقُ بِاجْتِنَابِ الْكِبَائِرِ وَ عَدَمِ الْإِصْرَارِ عَلَى الصِّغَاثِرِ.»

دیدگاه درست آن است که عدالت، خویی است نفسانی و پایدار که دارنده اش را به مراقبت و همراهی تقوا و مروّت وامی دارد. عدالت، با پرهیز از گناهان کبیره و پافشاری نکردن بر گناهان کوچک پدیدار می شود.

اکنون به عبارتهایی دیگر از فقیهان بزرگ شیعه در این باره می نگریم. مرحوم شیخ طوسی می نویسد:

«نحن نعلم أنَّه ما كان البحث في أَيْامِ النَّسَبِ (ص) وَلَا أَيْامِ الصَّحَابَةِ وَ التَّابِعِينَ، وَإِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ أَحْدَثُهُ شَرِيكَ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْقَاضِي. فَلَوْ كَانَ شَرْطاً لَمَا أَجْمَعَ أَهْلُ الْأَمْصَارِ عَلَى تَرْكِهِ.» خلاف، شیخ طوسی، به نقل مفتاح الکرامه، ج ۸۱/۳

می دانیم که این بحث [ملکه در عدالت] در زمان پیامبر و اصحاب و تابعین

نبوده و نخستین کسی که از آن سخن گفت، شریک بن عبدالله قاضی بود، در حالی که اگر شرط بود، [فقیهان] اهل شهرهای گوناگون همگی به اجماع آن را وانمی نهادند.

صاحب مفتاح الکرامه از فاضل سبزواری، محقق اردبیلی و صاحب مدارک در این باره مطلبی نقل می کند و سپس خود اظهار نظر می کند:

«ليس في الأخبار له أثر ولا شاهد عليه، فيما أعلم، وكأنَّهم اقتفوا في ذلك أثر العامة.»

والأمر كما ذكر، فَإِنِّي وَجَدْتُ جُمْلَةً مِنْ كُتُبِ الْجُمْهُورِ كَالْمَحْصُولِ وَ غَيْرِهِ وَ كُتُبِ الْخَاصَّةِ كَالْمَصْنَفِ [الْعَلَامَةِ] وَ مِنْ تَأَخَّرَ عَنْهُ دُونَ مَنْ تَقَدَّمَ عَلَيْهِ، قَدْ سَطَرَ فِيهَا هَذَا التَّعْرِيفَ. [تعريف العدالة بالملكة] مفتاح الکرامه، ج ۸۰/۳

در روایات هیچ اثر و گواهی، تا جایی که می دانیم، بر این مطلب نیست و گویا آنان از اهل تسنن پیروی کرده اند. مطلب همان گونه است که گفته شد، من در برخی کتابهای اهل تسنن مانند المحصول و غیر آن و نیز برخی کتابهای

شیعه مانند کتابهای علامه حلی و کسانی که پس از او بوده‌اند و نه پیش از او یافته‌ام که این تعریف را آورده‌اند. [تعریف عدالت به ملکه].

در جواهر الکلام در این باره نوشته است:

«فقد عرفت أنَّ المتقدمين لم يأخذ أحد منهم ذلك [الملکة] في تعريفهم للعدالة، بل في الكفاية و عن الذخيرة: لم أعثر على هذا التعريف لغير العلامة، وليس في الأخبار له أثر ولا شاهد عليه فيما أعلم، وكأنهم اقتفوا في ذلك أثر العامة.»

جواهر الکلام، ج ۱۳/ ۲۹۴

دانستید که هیچ یک از پیشینیان ملکه را در تعریف عدالت نیاورده‌اند، بلکه در کفایه و از ذخیره [این عبارت را] داریم: این تعریف را از غیر علامه نیافته‌ایم و در روایات اثری و گواهی، تا جایی که می‌دانیم، بر این مطلب نیست و گویا آنان از اهل تسنن پیروی کرده‌اند. شیخ اعظم انصاری در رساله عدالت آورده است:

«والحاصل أنَّه لو ادَّعى المستبَّع أنَّ المشهور بين من تقدَّم على العلامة

عدم اعتبار المروءة في العدالة... لم يستبعد ذلك منه.» رساله عدالت، ص ۳۲۸

چکیده سخن آن که اگر پژوهشگر و کاوشگری ادعا کند که مشهور میان کسانی که پیش از علامه بودند، معتبر نبودن مروت در عدالت است، ... چنین چیزی از او بعید شمرده نمی‌شود.

جالب این است که علامه خود در کتاب تحریر، عدالت را حسن ظاهر می‌داند و نه ملکه:

«ولو لم يعلم فسق إمامه و لا بدعته حين صُلِّيَ معه بناءً على حسن الظاهر، لم يعد.»

تحریر الأحكام، ۵۲/ چاپ سنگی باز هم جالب این است که شیخ طوسی در مبسوط سخنانی همانند سخن علامه در مختلف دارد که ابن ادریس درباره‌اش چنین می‌گوید:

«هذا الكلام [كلام المبسوط] لم يذهب إليه إلا في هذا الكتاب أعني المبسوط ولا ذهب إليه أحد من أصحابنا؛ لأنَّه ... ولا شك أنَّ هذا القول تخريج لبعض المخالفين فاختاره شيخنا ههنا ونصره و آورده علی جهتہ و لم یقل

عليه شيئاً؛ لأن هذا عادته في كثير مما
 آورده في هذا الكتاب.» — مختلف
 الشيعة/ ٧١٨، مفتاح الكرامة، ج ٣/ ٨٢
 این سخن شیخ در مبسوط را خود او جز
 در مبسوط نگفته و بدان نگرویده است
 و هیچ یک از فقیهان ما نیز بدان
 نگرویده‌اند؛ زیرا... بی تردید این سخن،
 برداشت برخی از اهل تسنن است و
 شیخ آن را در این جا برگزیده و یاری
 کرده و آورده و هیچ در رد آن نگفته
 است؛ چرا که شیوه شیخ در بسیاری از
 چیزهایی که در این کتاب می‌آورد،
 همین است.

لازم به یادآوری است که برخی از
 اهل تسنن، انجام گناه کوچک را در
 صورتی که گاه گاه و کم باشد، ناسازگار با
 عدالت نمی‌دانند. این همان سخنی
 است که ابن ادریس می‌گوید شیخ
 طوسی از آن تأثیر پذیرفته است.

شاید بتوان گفت فقیهانی چون شیخ
 طوسی و علامه حلی که به تدوین فقه
 مقارن پرداخته و با دیدگاههای اهل
 تسنن آشنا بودند، ناخودآگاه چنین
 تأثیرهایی را می‌پذیرفتند.

